

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلین

شمع سوسم و زلف برق ماشیمه سره
لتفهیه سورست و سنجاق اسون هم گردید
شمع و غلی و لین سرم و مردم است و زال
علو ما لاسحل سی ذوق این قصر کن

نمقدم العین شاد و مافی هوی و قوی ماق طاق

جوز کوز و لوز نای او هست و عجی خانه رین

القطوعه الشامه و الہلیون حجر المضارع المقصود

ای برده هزاره روی تو شتعل

صفحون فاعلات معاعیل فاعلات

خارج رون جمیع و زخلوف و پیله
وابوغه سندوانه و لفیچه خرزپه

بست این بھرمل خوش خوان بصورت
شادون فیضت دھر ماس توش آن بوره
کلستان ما شهت و کلو قبانه و متنکه
خسروں شمله بخوبی و بیسی و شهیه
جند مهیان و اس اصل است شر و نگه
کنی خشم و وزیر و نبیل بلانل سخه

چون سرطان اطیست پا الوده سمن ریشه

کیست نابروی لو گرد و مقابله

بھر ضارع است بخوان خوش غلطله

داخل رون طبق توصیفات مشغل
چون کمک کای فخر کلیچی دیافله

و قصد خود خارشت و سلحفات نگاشت
چهمه حکما و مهمندان فرستاد و دلایل غیر
طلقا و مخالف دروزه و عذر شیرخیز
وضع آین بجهه که آخر طهرش بود علوق
مطبوخ بجهه معرفه کفکیر فوجوش
مشهداست شیانه و لیوکم منشاعدا
طهرست وزرور قحط و سفره کتاب
سخاوات زند و مانند و منقاد رکن
معیا و حیرت ازومی و سخا هم عدو

نیب سو مار و متصدیع چهار دلخ دلم
اوم الدنای عجای وی و بجهی کله
او زه غزو شرمی هدیرمی فخر آبلمه
تین آنکه بازگونه نیب پیده تها بلمه
مرط و کسا لکسیم بو وارعین جیله
مشتیش و بجهت کافتن فخر و سمل
شایدین فلک و کفته خدا شدنی و مل

القطعه التاسعه والثلاثون في بجزئه ثالثه من مجموعه

ز نور عمار خلیع حشم شمشراست صنی
سفا علیم خدای این بخواه عذر فصلن
از تکریه تختن و آنایا برداشتن چو طرف و و عنا
پیری پرگو از زده و این و از رق صفات

زتاب بخپس نمودل گرسخت
بح محبت این نظرم خوان صبح و سا
حری دلیر و مرض خستگی عرض کالا
شکر غدق کلم و میز و حفناواره دار و ریا

عذر حم کو ابی بشت و قطہ میں
سچاپ کو پلہ باشد فیں اس تین
شان پر میں شان و تھانی میں تک
نشف صراحت نگہستونگ لکھ جمل
عصر شیرہ و ما عون رکود خفت بیوت
قہرا و ملاطت کل میان خشت
نیق بانگ تار و خوار بانگ نقہ
غیب بانگ کلان طینیر بانگ میں
ہر بانگ کو سحر بانگ نسلم

عمر تر ف دو نہ جو می نول عطا
نیفیں را کدو لفڑیں سجن جو شا
رام سینگ سونڈی سینگ داشتیا
کر میں سرہ و طاحون رائست و رجا
سیل ع کاسکلت پر ضعو دسر بالا
امام حضرتہ راز وزار و ان
ضیل بانگ سی صاحبیت بانگ دا
نیا بانگ بانگ کو بانگ کو صیت عوا
ضیل بانگ رو بود عو خست بانگ دا

القطعة الاربعون في بحث تقارب المترى المحدود

نهی طبع تو درج در وگر
فعولن فخولن فعولن فضل
وہیز و ملخص بود مختصر
کائن و کار و کارے کائے

گرت هست زین بھر موزون بمنبر
تو این بھرو کش تقارب شمر
بسوی خنفس آری الا مگر
و کنی بخنکم اند منبر

القطعة الحادية والابعون في بحر الخفيف المسدس المخدود

مجمع وناظ وعشوه نزاو
فاعلاتن سفت على فعلن

نو عما س لغت ز من بشنو
پس مول چون پسریع و طاری
وز محرب شناس منشی و دنق
و هرچه سخن و کوت و درق
بل و شف و فرو دعیت و نای
مشترک خابر پرست و عین کورجا
مخلف در میان عشب و محجم
عسل و بردا حقیقت دان

رشک جانان عمال ایجاد
کن به بحر خفیف ول راشاد
اولا اصله هست ہمچو عشاو
با ز تخفیف تلمسن ای استاد
ملحق و قفس و برجست بیاو
بر پیر و بردز و برق بزره میزند
عدم و غص و دوام و استعداد
وقت و نظم بیخ خفیف اضافه و
طه و دینیں و بیرون تو زمان من رکه
متراویت جستان و قلب و فتواد
جزر و جوز و طاس و طست افداد
اری و قدر ای بان و ای جوشاد

القطعة الثانية والابعون في بحر الخفيف المسدس المخدود

ای قدت سر و گل و خ رعا
فاعلاتن سفت اهلن فعلن
فه فی و رجایت یله ای احیت

کل ز روے تو در ق رق نجا
وزن کب خفیف خوان این را
من رف و این فیه و من هر و تهنا

